

سخنرانی استاد حامد عبدالقادر
عضو فرهنگستان مصر

ترجمه فیروز حریری

تأثیر زبان فارسی در عربی

- بخش اول ، پیش از اسلام -

اگر بپذیریم که زبان يك پدیده اجتماعی است لازم است که بگوئیم زبان از بارزترین و مهمترین پدیده‌های اجتماعی است و نیز ناگزیریم که بگوئیم زبان يك ضرورت اجتماعی میباشد که انسان بدان همیشه نیازمند است زیرا وسیلهٔ تعلیم و تعلم و تفاهم و نقل علوم و معارف از قرن بقرن دیگر و آیینهای است که احوال اجتماع را آن چنانکه هست می‌نمایاند و دفتر و صحیفهٔ با امانتی است که نظورات اجتماع را در زمانهای مختلف حیات بیان میکند بالاتر از این باید بگوئیم که زبان مانند موجود زنده‌ای است و بر آن تغییراتی که بر موجود زنده عارض میگردد مترتب است از قبیل قوه و ضعف و تقدم و تاخر و پیری و جوانی .

زبان در مراحل زندگانی خویش از عوامل و مؤثراتی که بر موجود زنده اثر میگذارد ، متأثر میشود و در مقدمهٔ این عوامل وراثت و محیط قرار دارد .

برای هر زبان ممیزات و خواصی است که در واقع این خصوصیات بمنزلهٔ میراثی بشمار میرود که زبان آنها را از اصل و ریشهٔ خویش یا از اصولی که از آن منشعب گردیده است بارت برده است . بنابراین زبان بادیه بازبان شهر یکسان نیست و زبان ساکنان مناطق استوایی مانند زبان ساکنان مناطق معتدله و سرد سیر نمیباشد .

زبانهای قبایل بدوی محدود بوده و در آن الفاظ و عبارات کافی وجود ندارد که انسان بوسیلهٔ آنها بتواند تجربه‌های گوناگون و علوم و

معارف عالی و ازمنه و موافق متغیر و مضطرب زندگانی خویش را بیان نماید ولی زبانهای ملل و اقوام متمدن و بیدار قدم بقدم با نهضت های آنها پیش میروند و دامنه اش برای آنکه احساسات لطیف و عواطف رقیق آنها را بیان کند و علوم ایشان را ضبط نماید و فرهنگ و مظاهر تمدن آنان را از قرن بیستم بقرن دیگر انتقال دهد، وسعت پیدا میکند.

ما میتوانیم در تشبیه زبان بوجود زنده از این دورتر رفته و بگوئیم زبانها شاخه شاخه شده اختلاف پیدا کرده اند و بطوائف و نژادها تقسیم شده اند همچنانکه نوع انسان بنژادهای گوناگون تقسیم گردیده است. در قدیم زبانها بر حسب تقسیمات نوع انسان بسامی و حامی و یافثی بسه گروه مذکور تقسیم میشدند در زمان ما نیز تقسیمات زبانها بر اساس تقسیم جماعت بشری به طوائف و نژادهای مختلف است که روابط گوناگونی از جمله رابطه زبان میان هر یک از افراد آنها را پیوند میدهد.

از این تشبیه گاهی فراتر نهاده و میگوئیم. هر زبان از افرادی که عبارت از الفاظ و کلمات باشند بوجود میآید. پس زبان بمنزله جماعت و الفاظ بمنزله افراد است و هر کلمه از دو جنبه دارای شخصیت قائم بذات است یکی جنبه لفظی و با صوتی دیگر جنبه معنوی لفظ کلمه یا صوت آن بمنزله جسم انسان یا ماده ای است که آدمی از آن بوجود میآید و معنای کلمه همانند روحی است که در جسم انسان سریان میکند و باو زندگانی میبخشد پس همانطور که انسان از نظر جسمی و روحی تغییر میکند زبان نیز از احاطه لفظ و معنی در تطور است.

زبانها بایکدیگر بیکار و زور آزهایی میکنند همچنانکه ملل و اقوام بمنظور غلبه با یکدیگر بره بر دبر میخیزند. پس زبانی که نیر و مندتر است بر ضعیف چیره میشود و آنقدر بمبارزه خویش ادامه میدهد تا بکلی زبان

نانوان را از میان میبرد .

از همهٔ اینها دورتر رفته و میگوییم پاره‌ای از افراد یا الفاظ زبان گاهی از اوقات از زبانی بزبان دیگر منتقل میشوند و یا مهاجرت میکنند همچنانکه برخی از مردم از شهری بشهر دیگر مهاجرت می نمایند . و عوامل مهاجرت لغوی تقریباً همان عوامل مهاجرت انسانی است که میتوان تحت عوامل فرهنگی و سیاسی و اجتماعی و تجاری و جنگی خلاصه نمود .

همچنانکه پاره‌ای از ملل و اقوام به یکدیگر می پیوندند و هر یک از دیگری متأثر میشود در زبانها نیز بعضی به برخی دیگر می پیوندند و یکی از دیگری متأثر میشود . بهمین جهت است که می بینیم پاره ای از زبانها یا لهجات مختلف با برخی دیگر مندمج میشوند و در نتیجه اتحاد زبان واحدی بشمار میروند همانطور که ملل با یکدیگر متحد میگرددند و جماعت واحدی بوجود میآورند مانند دول اسلامی و ولایات متحده آمریکا . تاریخ نیز ما را در تأیید این حقیقت کاملاً یاری میکند مثلاً همین زبان اردو که در زمان اکبر پادشاه هند (۱۵۵۶ - ۱۶۰۵ م.) بوجود آمده است زائیدهٔ اجتماع طوائف مختلف لشکریان در اردوگاه واحدی است که میان فارسی و هندی و افغانی و ترکی را در یکجا گرد آورده بود از همین جاست که زبان اردو را مخلوطی از زبانهای عربی و فارسی و هندی و افغانی و ترکی می بینیم و میان آن و اهل هر یک از زبانهای مذکور شباهت کاملی مشاهده مینماییم .

این حال هر زبانی است و زبان عربی نیز نه تنها از زبانهای دیگر جدا نمیشد بلکه در نشأت و تحول خویش تابع موجبات تطور و عوامل شدت و ضعفی است که زبانهای دیگر از آن پیروی میکنند و اگر قرآن (کتاب مقدس عربی) و چراغ هدایت^۱ مسلمانان در سراسر روی زمین)

نمی بود، زبان عربی نیز سرفروشت لاتین و سانسکریت و سایر زبانهای باستانی را داشت که یا از بین رفته اند و یا اینکه جای خود را بزبانهای فرعی خویش داده اند.

اگرچه زبان عربی در ادوار مختلف خودبازبانهای مختلفی پیوسته است ولی پیوند آن با زبان فارسی قوی تر و آشکار تر است و بیان این پیوند و رابطه بر من محول شده است.

این موضوع، مفصل و دارای جوانب مختلف است و یک جلسه برای تفصیل کلام درباره آن که نیازمند صفحات متعددی است کافی بنظر نمی رسد چه در این بحث ضروری است که مختصری درباره روابط سیاسی و تجاری و غیره که میان عرب و ایران پیش از اسلام و بعد از آن وجود داشته است بیان کنم و محتاج بگفتن نیست که این روابط اساس پیوند استوار لغوی است که میان دولت غرب و ایران پیش از اسلام و بعد از آن بوجود آمده است و بی تردید بیان این رابطه درخور آنستکه صفحات بی شماری دربرگیرد بهمین جهت من نیز با اینکه خود را بر رعایت ابجاز و حد اعتدال ملزم میدانم ولی ناگزیرم درباره ای از موارد بمراجع طولانی اشاره کنم تا کسانی که بخواهند در این موضوع اطلاعات بیشتری کسب نمایند به آنها مراجعه کنند.

امروز گفتار خویش را از رابطه عربی با فارسی در پیش از اسلام آغاز (میکنم) و بحث از پیوند مذکور در زمان پس از اسلام را بجله دیگری واگذار مینمایم.

بی تردید شمایقین دارید که سرزمینهای عرب پیش از اسلام از جهان منقطع نبود و حقیقت غیر قابل انکار آنستکه جزیره العرب بخصوص المحراف که در اطراف و مجاورت آن واقع شده بود ارتباط داشت

و رشته مستحکمی آنرا با سرزمینهای ایرانیان که در شمال شرقی ایران قرار گرفته بود پیوند میداد و عراق با عبارت دقیق تر حیره مملکت مناذره رشته اتصال میان عرب و عجم بشمار میرفت .

بلاعراب با سرزمینهای روم که در اقصی نقاط شمالی کشور مذکور واقع شده بود رابطه داشت و مشارف شام (مملکت غسانه) حلقه اتصال میان عرب و روم محسوب میشد .

در قرنهای اخیر پیش از میلاد و قرن نخستین پس از میلاد ، اعراب بانبطیها (انباط)^۱ که بلاد آنها از رشته جزیره سینا تا پیرامون آن در بخش شمال غربی جزیره العرب امتداد مییافت ، در ارتباط بودند و از قدیم در قسمت جنوبی بلاد عرب دولتهای یمنی نیرومندی تشکیل شده بود که هر یک از آنها در مجرای حوادث تاریخی تأثیر عظیمی داشتند از جمله معینیون ، سبئیون حمیریون ، حضرمیون .

یمن حلقه اتصال عرب و حبشیها (احباش) از راه تنگه باب المندب و میان عرب و هندیها و چینیها از راه عبور خلیج فارس و دریای هند و غیره بشمار میرفت پیوند در فلسطین با عرب همسایه بودند و پارهای از مهاجرین آنها در عراق و برخی دیگر در حجاز سکنی گزیده بودند .

یمن در زمانهای قدیم از موقعیت جغرافیایی خاصی بهره مند بود به همین جهت با کشورهای قدیم جهان ارتباط داشت و حلقه اتصال میان شرق و غرب

۱ - دولت انباط میان فلسطین و بلاد عرب قرار داشت و ازدول متمدن محسوب میشد و بکشاورزی مشهور بود گفته اند که عرب کتابت را از انباط فرا گرفتند این دولت از قرن چهارم پیش از میلاد حکومت کرد تا اینکه روم در سال ۶۱۰ م بر آن غلبه نمود .

محسوب میگردد.

مثلا هندیها از بلاد خویش و چین اتمعه مورد حاجت مصریها و آشوریها و فنیقیها در رومیها را با آنجا می بردند مانند طلا، قلع، سنگهای قیمتی، عاج، چوب سندل، پنبه، توابل (۱) (دیک افزارها) افایه (۲) مانند فلفل، زنجبیل، پارهای از انواع حریر و برخی از تجار از بلاد شرقی افریقا، عطریات و چوب آبنوس و پرشتر مرغ و عاج و طلا آورده، بیمن حمل مینمودند.

بیمنی ها این قبیل کارها را از راه خشکی یا دریای بلبل مذکور میرساندند و بخوری مانند عودند (۳) (کشته) که از محصول کشورشان بشمار میرفت و برخی از سنگهای گرانقیمت مانند یشم و عقیق را بملتهای سابق الذکر حمل مینمودند.

قافله های تجارت در دل جزیره العرب از راه مخصوصی که از کوهها و ریگزارهای دور و دارای مسافت معینی بود عبور میکرد و اشخاصی از بادیه برای حراست و نگاهداری راههای مزبور گماشته شده بودند. مهمترین این راهها، راه عمان یا حضرموت بود که از دهناء سپس از نجد میگذشت و به حجاز میرسید، آنگاه به ترتیب از مکه و مدینه و بطرا عبور مینمود و سرانجام از شمال تافنیقیه و فلسطین و تدمرو از غرب تا مصر امتداد می یافت.

۱- توابل: افزارها و دیک افزارها (فرهنگ فارسی دکتر معین) - (مترجم)

۲- افایه: داروهای خوشبو که در غناریزند (فرهنگ معین) (مترجم)

۳- ند: مبطرات که از هود و سندل و جز آن می ساختند، کشته (فرهنگ دکتر معین) (مترجم)

همچنانکه کاروانهای تجارت، کالاهای چین و هندو بلا دشرقی افریقا را از جنوب به شمال نقل میکردند قافله‌های دیگری نیز وجود داشتند که امتعه بلاد شمالی را به یمن و سپس به هند و چین و شرق افریقا می‌بردند یا اینکه کالاهای دیگری را با عبور از قلب جزیره العرب، از سوی غرب به شرق یا بالعکس حمل می نمودند.

از قدیم الایام، راه‌هایی جهت عبور کاروانها میان مکه و شام و بین آندو و یمن و عراق یا مصر آماده شده بود و برای تجارت حبشه راه همواری وجود داشت که از حیره بر ساحل دریای احمر شروع میشد و به قطیف برکنار خلیج فارس واقع در بلاد احساء ختم میگردد.

مؤرخان بر آنند که خسرو پرویز (۵۹۰ - ۶۲۸ م.) هر سال لطیمه‌ای یعنی قافله‌ای را جهت دادوستد در عکاظ تهیه میدید و گفته‌اند بنی عامرین صعصعة در یکی از سالها بالطیمه‌ای به نبرد پرداختند و همین امر موجب گردید که آتش جنگ میان نعمان بن منذر ابوقابوس (۵۸۵ - ۶۱۳ م.) دوست کسری و عامل وی بر حیره و بین بنی عامر افروخته شود. این نبرد یوم‌السلان نامیده میشود و در آن سپاه نعمان شکست خوردند.

قرآن کریم به انتشار تجارت در بلاد عرب اشاره میکند و میگوید:
 «اولم نمکن لهم حرما آثنا یجیبی الیه نمرات کل شیء» و میگوید:
 «لایلاف قریش ائلافهم، رحلة اشتهاء والصف»

تاریخ نویسان روایت میکنند که مردم پیشین مصر و آشور درازمنه مختلفی که از اوایل قرن هفدهم تا نیمه قرن هفتم قبل از میلاد امتداد مییابد در سرزمینهای عرب جنگ نمودند و ایرانیان بزمان کورش حدود سال ۵۳۸ قبل از میلاد بر عراق استیلاء یافتند و جانشین بابلیها گردیدند و گفته‌اند که اءراب یا گروهی از آنها بایرانیها جزیه می‌دادند و آنها کامبیز جانشین

کوروش را هنگامیکه بر مصر حمله نمود (۵۲۹ - ۵۲۲ ق م.) یاری کردند
 روایاتی موجود است که مطابق آنها حبشی‌ها بسال ۵۲۵ م. بایمن
 جنگ نموده و تا سال ۵۹۹ م. بحکومت خویش در آنجا ادامه داده‌اند تا
 اینکه ایرانیان آنها را پس از نبرد سخت بسال ۴۹۹ در زمان خسرو پرویز
 (۵۹۰ - ۶۲۷ م.) از یمن بیرون کرده‌اند. میان عرب و ایران پیش از
 اسلام دو جنگ مهم اتفاق افتاده است و در هر دو پیروزی از آن عرب بوده
 است. نخست جنگی است که برای نجات پادشاهی از برای بهرام گور اتفاق
 افتاده و مابدان اشاره خواهیم کرد دیگر نبرد ذی‌قار (یوم ذی‌قار) که در
 زمان خسرو پرویز (۵۹۰ - ۶۲۸ م.) و ایاس بن قبیصة پادشاه حیره (۶۱۳ -
 ۶۱۸ م.) بوقوع پیوسته است. در جنگ ذی‌قار که بسیار شدید بود سپاهیان
 ایران با اینکه بی‌شمار بودند شکست خوردند و این نبرد در سومین سال
 بهشت محمد (ص) اتفاق افتاد.

از برخی روایات چنین استنباط میشود که میان ایران و عرب باره‌ای
 روابط اجتماعی وجود داشته است از جمله خسرو پرویز از مندر چهارم
 درخواست میکند که عده‌ای از اعراب را جهت ترجمه کتب بدربار اوروانه
 کند، مندر نیز عدی بن زید شاعر و دو برادر او را می‌فرستد و اینان در سلك
 کاتبان خسرو پرویز در می‌آیند و بترجمه کتب مشغول میشوند.

گفته‌اند که پادشاهان ایران در آغاز دولت منازمه از چابکی و شجاعت
 عرب تعجب میکردند لذا تربیت و آموزش فرزندان خویش را بر عهده آنها
 محول می‌ساختند چنانکه این امر در باره بهرام گور پسر یزدگرد مشهور
 است و ما بزودی از آن سخن خواهیم گفت. ناتمام